

## بازتاب رسوم ایران باستان در فرهنگ مردم اسلام (تقدس آب و چشم، احترام به نان و نمک، کارد و کفن)\*

نجم الدین گیلانی<sup>۱</sup>

### چکیده

استان اسلام، تاریخ و فرهنگی چند هزار ساله دارد. آداب و رسوم اصیل و بسیار کهن مردم این استان، جدا از بحث قدامت تاریخی، می‌تواند به لحاظ اخلاقی، فرهنگی، انسان‌سازی و حفاظت از محیط زیست الگو باشد. این آداب و رسوم که ریشه در فرهنگ باستانی این منطقه دارد، نسل به نسل از پس هزاره‌ها گذشته است و هم‌اکنون در فرهنگ مردم اسلام رایج است؛ از جمله این رسوم بازتاب یافته از دوران باستان می‌توان به سنت «کارد و کفن»، «احترام به نان و نمک» و «تقدس آب و چشم» اشاره کرد. در این مقاله با روش توصیفی- تحلیلی و استناد به منابع، به این پرسش، پاسخ داده شد که چه رسومی از ایران باستان در فرهنگ مردم اسلام بازتاب یافته است؟ نتایج پژوهش، حاکی از آن بود که سنت کارد و کفن، احترام به نان و نمک و تقدس آب و چشم، امروزه به همان شیوه مرسوم در ایران باستان در بین قوم کرد و لر رایج است.

**واژگان کلیدی:** ایران باستان، اسلام، نان و نمک، کارد و کفن، آب و چشم.

\*. با توجه به اینکه بازتاب رسوم ایران باستان در فرهنگ مردم کرد و لر بسیار است؛ از این رو نگارنده به ترتیب شماره قصد پرداختن به آنها را درد

۱). استادیار گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد



## مقدمه (طرح مسئله، ضرورت و اهمیت تحقیق)

اگرچه در روش تحقیق و پژوهش درباره تاریخ باستانی ما چنین متداوی شده است که باید به پژوهشگرانی خارج از کشور، مثل کریستن سن دانمارکی، راولینسن انگلیسی، هرتسفلد آلمانی یا باستان‌شناسانی از آمریکا و فرانسه استناد جست تا سخن و تحقیق مارنگ و بوی علمی تری به خود بگیرد؛ ولی واقعیت این است که هیچکس مثل خود ما که با فرهنگ خود آشنا هستیم و در آن زندگی می‌کنیم، نمی‌تواند زوایای پنهان آن را برسی کند؛ هر چند این گفته، به هیچ وجه، دال بر کم‌اهمیت جلوه دادن تلاش‌ها و نظرات علمی دانشمندان مذکور نیست؛ ولی گواه بر فرهنگ یا به عبارت بهتر، دردی است که امروزه بر روش تحقیقی ماحکم‌فرمایشده است. نگارنده در این تحقیق، ابتدا با استناد به منابع تاریخی و ادبی کهن، رسوم باستانی ایرانی را شرح داده؛ سپس با شناختی که از فرهنگ بومی و محلی خود داشته، به تطبیق و تحلیل آنها پرداخته است. هدف از این تحقیق، آن است که گوشه‌ای از فرهنگ باستانی و رسوم کهن، اما کارآمد و تأثیرگذار مردم کرد و لر به لحاظ اخلاقی و اجتماعی معروفی شود. این رسوم آشکارا بیانگر اهمیت عنصر آب در فرهنگ مردم این استان، میزان وفاداری آنها به نان و نمک و میزان گذشت آنها از طریق سنت «کارد و کفن» و احترام به ریش سپیدان می‌باشد. لازم به ذکر است که غیر از رسوم مذکور، رسم و سنت‌های دیگری نیز در فرهنگ مردم ایلام وجود دارد که برگرفته از رسوم باستانی ایرانیان است؛ ولی به دلیل تنوع زیاد آنها، نگارنده قصد دارد در شماره دوم این مقاله به آنها پردازد.

اهمیت و ضرورت این تحقیق در آن است که رسوم باستانی موجود در فرهنگ مردم ایلام، معرفی و شرح شوند. این رسوم از نظر فرهنگی، اخلاقی و اجتماعی می‌توانند مؤثر واقع گردد؛ چراکه هر کسی می‌تواند از داستان‌ها و حکایاتی که در ارتباط با وفاداری به نان و نمک در این تحقیق آمده است، درس وفاداری به نان و نمک بگیرد که امروزه تا حدودی کم‌رنگ شده است. از موارد و مصاديق احترام به آب و چشم و طبیعت نیز می‌توان در راستای پاک نگاه داشتن آب و چشم و مصرف بهینه آب، الگو گرفت؛ همچنین آگاهی از ریشه تاریخی برخی از رسوم به خود آگاهی تاریخی مردم این استان کمک بیشتری خواهد کرد؛ از این رو، تحقیق حاضر می‌تواند از جمله تحقیقات کاربردی به شمار رود.

## تقدس آب و چشم

آب به عنوان یکی از عناصر مفید و حیاتی طبیعت، در طول تاریخ از تقدس خاصی برخوردار بوده و هست. آن گونه که از شواهد تاریخی پیداست، تقدس این عنصر حیاتی در ایران، به عهد ایلامیان باستان بر می‌گردد. ایلامیان باستان، ایزدی به نام «شَزَی» داشتند که خدای آبهای به حساب می‌آمد. شزی یا خدای رودخانه، در محکمات قضایی، به منزله قاضی آزمایش‌های ور، مورد توسل قرار



می‌گرفت (حریریان و دیگران، ۱۴۶:۱۳۸۰). آزمایش وربه این شکل بود که متهم را وادار به گذر از رودخانه می‌کردند، اگر به سلامت از رود می‌گذشت، گواه بر بی‌گناهی او بود و اگر غرق می‌شد، گواه بر گناهکار بودن او بود. این شیوه اثباتِ گناه در اساطیر ایرانی به «گذر از آتش» مبدل شده؛ چنانکه سیاوش در شاهنامه برای اثبات بی‌گناهی خود، از آتش می‌گذرد (فردوسی، ۳۰۵:۱۳۸۵). در یکی از متن‌های کشف شده در ایلام باستان، نمونه‌ای از حکم بر مبنای قسم و ثبوت بی‌گناهی از طریق آب وجود دارد. در این حکم، ده زن شهادت می‌دهند که یک زن از مردی هدیه دریافت کرده و آن زن انکار کرده است. دادگاه، متهم را مجبور به گذر از رودخانه می‌کند. اگر در رودخانه غرق شود، مدعی، برندۀ دعواست و اگر زنده بماند، مدعی باید هدیه را پردازد (هیاتس، ۱۲۷:۱۳۷۶). تقدس عنصر حیاتی آب در نزد اقوام آریایی نیز رایج بود. آریایی‌ها و زرتشیان، عناصر مفید طبیعت (آب، باد، آتش، خاک، خورشید، ماه و ...) را ستایش می‌کردند (کریستین سن، ۱۳۷۷:۲۱۱؛ ولی و بصیری، ۱۳۷۹:۷۵-۷۸). در زمان هخامنشیان و ساسانیان نیز ایزدبانوی آناهیتا (ایزد آبهای) مورد ستایش بود (هینزل، ۱۳۸۱:۱۷). اهمیت آب در این دوره به اندازه‌ای بود که حتی جشنی به نام «جشن آبریزگان=آبریزان» داشتند. این جشن در ۳۰ بهمن ماه برگزار می‌شد و مردم در این روز، بر سر و روی همدیگر آب پاشی می‌کردند و به وسیله این عمل، می‌خواستند که باران بیاید (کریستن سن، ۱۳۷۷:۲۵۶). کریستن سن (۱۳۷۷:۲۱۲) به نقل از آگاثیاس در رابطه با احترام به آب می‌گوید: «ایرانیان، احترام به آب را بیش از هر چیزی واجب می‌شمرند؛ چنانکه حتی صورت خود را در آب نمی‌شستند و جز برای آشامیدن و آب دادن به نباتات به این عنصر مقدس دست نمی‌زدند». در اوستا نیز با رهایی از ستایش آب، سخن گفته شده است: «همه آبهای چشم و آبهای روان در رودها را می‌ستاییم» (دوستخواه، ۱۳۷۴: ۲۶۳؛ گویری، ۱۳۸۲: ۱۰۶)؛ «همه آبهای خدا آفریده را خواستار ستایندن» (پوردادود، ۱۳۵۶: ۱۲۹).

بازتابِ تفکر احترام به آب و چشمۀ را امروزه به وضوح می‌توان در فرهنگ مردم اسلام دید. هر چند علاقه همه انسان‌ها به آب و چشمۀ امری طبیعی است و متعلق به قوم و فرهنگ خاصی نیست؛ ولی این موضوع در ایلام جلوه‌ای خاص دارد. در ایلام، چشمۀ‌هایی وجود دارند که از احترام خاصی نزد ایلامیان برخوردارند؛ چنانکه در شهرستان دره‌شهر، چشمۀ‌ای به نام «چشمۀ علی» مورد احترام ویژه مردم است. در کثیر کوه نیز چشمۀ‌هایی با نام‌های: کینی کاو<sup>۱</sup> (Kyani kaw)، کینی کرمشه (Keramsha Bootak)، بوتک (Bootak)، تک تکاو (tek tekâw)، آوتاف (âwtâf) و ... وجود دارند که نزد مردم از جایگاه ویژه‌ای برخوردارند و هر سال، گردشگران و کوهنوردان زیادی را به سمت خود جذب می‌کنند. ضمن اینکه پسوند یا پیشوند آب در مکان‌های جغرافیایی، خود دلیلی بر اهمیت این عنصر مقدس می‌باشد؛ چنانکه نام شهرستان آبدانان با پیشوند آب، شروع شده و شهرستان سرابه نیز از دو بخش «سراب» و «له» تشکیل شده است که به معنای سراب کوچک می‌باشد و از آبی

۱. چشمۀ کبود





حکایت دارد که در وسط این شهر جاری است. همچنین نام روستاهای و مکان‌هایی که پسوند یا پیشوند چشم و آب را با خود یدک می‌کشن، کم نیستند. مکان‌هایی چون: هفت‌چشم<sup>۱</sup>، چشم‌شیرین<sup>۲</sup>، چشم‌کبود<sup>۳</sup>، چشم‌ماهی، خرد چشم<sup>۴</sup>، چشم‌چای سفلی، چشم‌چای علیا، چشم‌چای وسطی، چشم‌پهن، چشم‌خزان، چشم‌رشید، سراب کارزان، قنات آباد<sup>۵</sup>، سراب دره‌شهر، سراب ایوان، سراب کلان، سراب میمه، سراب باغ<sup>۶</sup>، تلخ آب<sup>۷</sup>، دالاو<sup>۸</sup>، پلنگ آب<sup>۹</sup>، خرس آب<sup>۱۰</sup>، هچن آو<sup>۱۱</sup> و ... همگی نشان‌دهنده اهمیت عنصر آب و چشم‌های در تفکر مردم اسلام است؛ و گرنه چرا باید این همه شهرستان و روستا و مکان جغرافیایی، با پسوند و پیشوند آب و چشم‌نام‌گذاری شده باشند؟! علاوه بر این موارد، اهمیت و قداست و شکوه رودخانه سیمره در نزد همه مردم استان اسلام، واضح و روشن است و نیاز به شرح و توضیح ندارد. اهمیت حیاتی این رودخانه را باید از کشاورزان و ماهیگیرانی پرسید که سالیان سال است از آن ارتزاق می‌کنند. این رود در گذشته‌های دور به قدری بالهمیت بود که پادشاهان هخامنشی، غیر از آب سیمره هیچ آبی را نمی‌نوشیده‌اند (بریان، ۱۳۸۶: ۵۵۹). آنها به دلیل سبکی و گوارابودن آب سیمره، حتی وقتی به جنگ با یونانیان می‌رفتند، آب سیمره (خواص‌پس) را در گالان‌هایی می‌ریختند و با خود می‌بردند (هرودوت، ۱۳۶۲: ۲۶۴).

مورد دیگری که در راستای اهمیت عنصر آب در فرهنگ مردم ایران و به تبع از آن اسلام، قابل ذکر می‌باشد، این است که ایرانیان هنگام مسافرت مسافر، پشت سر او آب می‌ریزند. آیا این عمل به معنای آن نیست که ایزدانی آبها (شَری ایلامیان و آناهیاتی ایرانیان)، نگهدارنده‌ات باد؟ مگر در تفکر ایلامیان باستان، ایزد شری نگهدارنده افراد بی‌گناه در حین عبور از رودخانه نبود؟ مگر در ایران باستان، آناهیتا (ایزدانی مادر)، حافظ فرزندان خود نبود؟ به گمان نگارنده، فلسفه آب‌پاشی پشت سر مسافر همین است. نشان‌های از این تفکر را در حین اعرازم لشکریان به جنگ می‌بینیم. در ایران باستان وقی سربازان به جنگ می‌رفتند، مقداری آب مقدس در نزدیک‌ترین نهر رودخانه می‌ریختند (کریستین سن، ۱۳۷۷: ۳۰۶؛ به نقل از دینکرده، کتاب هشتم، فصل ۲۶، فقره ۲۴). دلیل این کار، آن بود که ایزدانی آبها (آناهیتا)، حافظ لشکریان بود. او بود که تمام دلاوران رانیرو می‌بخشید و آنها بدان واسطه، کامیاب و بر دشمنان خود پیروز می‌شدند (یا حقی، ۱۳۸۸: ۱۱۲)؛ البته در اساطیر ایران، آب، نماد حیات نیز بود و «گذر از آب»، نمادی از مرگ و تولد دوباره، مردن از صورتی کهنه و زندگی یافتن

۱. رستایی در ایلان
۲. رستایی در شهرستان بدره
۳. رستایی واقع در هشتان زرلان، بخش هلیلان
۴. هر در بخش هلیلان واقع هستند
۵. رستایی هشتان کارزان واقع در شیروان
۶. بخشی واقع در شهرستان ایلان
۷. رستایی در بدره (تلخ آب)
۸. نام کوهی در اسلام
۹. نام چشم و کوهی در در شهر
۱۰. نام چشمه‌ای در کبیر کوه
۱۱. نام چشمه‌ای بر فراز کبیر کوه (بالای شهرستان بدره)



در صورتی تازه است که در قالب گذر از دریا و رودخانه جلوه گر می‌شود و انسانی که از این خوان می‌گذرد، از مرحله‌ای از زندگی مادی پای به مرحله‌ای از حیات معنوی می‌گذارد (قائمی و دیگران، ۱۳۸۸: ۶۱)؛ چنانکه در اسطوره زندگی زرتشت آمده است که زرتشت پس از چندین بار گذار از رودخانه «دایتی» موفق به سخن گفتن با امشاسپندان یا فرشتگان مقدس شد (آموزگار و نفضلی، ۱۳۷۰: ۸۴-۸۶). گذر از آب، کهن‌الگوی «مرگ و تولد دوباره» است که با گذر از مرحله دشوار نمادین، ظهور مجده یا تولد دوباره‌ای را در قالب بازگشتی کمال-یافته به همراه دارد (يونگ، ۲۰۰۳: ۱۰۱؛ سیوگ، ۱۹۹۳: ۱۵۹-۱۶۵)؛ بنابراین می‌توان فلسفه آب پاشیدن پشت سر مسافر را این گونه نیز تفسیر کرد که رفتن لشکریان به جنگ و رفتن مسافر به سفر که صدالبته در دنیای قدیم با دشواری‌ها و موانع و خطرات بیشتری همراه بود، نماد رفتن به سوی مرحله دشوار و برگشت آنها نیز نماد تولد دوباره آنهاست؛ بر این اساس، پشت سر مسافر، آب می‌ریزند که سفری بی‌خطر یا زیشی دوباره داشته باشد.

علاوه بر موارد مذکور، بحث آبهای درمانگر از دیگر مباحثی است که از اهمیت عنصر آب در فرهنگ مردم اسلام حکایت دارد و منعکس کننده عقاید ایرانیان باستان است. آب که رمز آفرینش کیهان می‌باشد، جوهری جادویی با خاصیت درمانی است (الیاده، ۱۳۷۶: ۱۹۳)؛ چنانکه در اوستادرمان بیماری‌ها و شفای دردها به آب نسبت داده شده (دوستخواه، ۱۳۷۶: هات ۵۲، بند ۲)، در شاهنامه فردوسی نیز به آب درمانگر «چشممه‌سو» در داستان یزدگرد بزه گر اشاره شده است؛ در این داستان، یزدگرد بزه‌کار بر اثر بیماری، «خون دماغ» می‌شود. پزشکان که از درمان او درمی‌مانند، به او توصیه می‌کنند که به چشممه‌سو که خواص درمانی دارد، برود:

تورا چاره این است که راه شهد

سوی چشممه سو گرایی به مهد

(فردوسي، ۱۳۸۵: ۱۱۲)

یزدگرد نیز به آنجا می‌رود و از آن آب، سر و صورت را می‌شوید و خون او بند می‌آید:

وزان آب لختی به سر برنهاد

زیزدانِ نیکی دهش کرد یاد

زمانی زینی نیامدش خون

بحفت و بیاسود باره‌نمون

(همان: ۱۱۳)

یکی از این چشممه‌های درمانگر که به لحاظ علمی نیز خاصیت درمانی آن به اثبات رسیده است، چشممه «آب گرم» دهلران است. این چشممه با بیش از ۵۰ درجه حرارت، خاصیت درمانی دارد و هر ساله گردشگران و بیماران زیادی را به سمت خود جذب می‌کند. اگرچه نام این چشممه در متون باستانی نیامده یا اگر هم به آن اشاره شده، با مرور زمان مفقود شده است؛ ولی بی‌شک در گذشته که این شیوه طبابت (آب درمانی) رواج بیشتری داشته، مورد استفاده بوده است؛ بنابراین اعتقاد به خاصیت





درمانی آب نیز از پس هزاره‌ها گذشته و امروزه در ایلام (شهرستان دهلران)، همچنان کاربرد دارد.

### پیشینه و فلسفه سنت «کارد و کفن»

یکی از رسومی که در ایران باستان رایج بوده و امروزه نیز در فرهنگ مردم ایلام بازتاب دارد، رسم کارد و کفن است. این رسم نیز همانند دیگر رسوم مردم کرد و لر، ریشه در دوران باستان دارد؛ اگرچه این رسم، سنتی باستانی بوده و تاریخ آن به سرآمد است؛ ولی در سال‌ها پیش که گرفت بر قانون می‌چریل، بسیار کارآمد، مفید و انسان‌دوستانه بود. در گذشته‌ها، نسبت گرفت با قانون، نسبت زیرینا و روینا بود. گرفت مانند صخره محکمی به عنوان زیرینا در زیر ظواهر اجتماعی و قانون قرار داشت و برای اجتماع، همان ثبات و پایداری را فراهم می‌کرد که غریزه، عادت و توارث برای نوع بشر به وجود می‌آورد. در قدیم، قدرت گرفت از قدرت قانون برتر بود؛ چراکه گرفت از خود مردم سرچشم می‌گرفت؛ ولی قانون رانیروی مافوقی بر آنان تحمیل کرده بود؛ بنابراین تخطی از گرفت، مورد خشم همه مردم بود. اینکه سنت کارد و کفن از چه پیشینه‌ای برخوردار است و چرا به بخشش منتج می‌شد، نه قصاص؟! بحثی است که در ذیل به آن پرداخته خواهد شد.

سنت کارد و کفن به این شکل است که وقتی کسی مرتكب قتلی می‌شود، بزرگان و کخدایان، میانجی‌گری می‌کنند و او را همراه با کارد و کفن و یک جلد قرآن کریم به خدمت بازماندگان مقتول می‌برند که یا او را به احترام قرآن بخشند یا اینکه با کارد، او را قصاص کنند و سپس کفن نمایند. عموماً در چنین موقعی، قاتل را می‌بخشند. این سنت اگرچه امروزه در فرهنگ مردم ایلام کمرنگ شده است؛ ولی تاسال‌های اخیر نیز رایج بود. نمونه‌ای از این سنت را در عهد هرمزد چهارم (۵۷۹-۵۹۰ میلادی) - پادشاه ساسانی - می‌بینیم. زمانی خسرو پرویز به قصد شکار به رستایی می‌رود و در آنجا بساط عیش و شب‌زنده‌داری پهنه می‌کند. در این بین، صدای چنگ چنگ‌نوازان او برای همسایگان، مزاحمت ایجاد می‌کند و اسب او به کشتار یکی از اهالی رستایی رود. وقتی این خبر را به هرمزد چهارم می‌رسانند، او چنگ چنگ‌نواز را می‌شکند، دُم اسب پسرش خسرو را می‌برد و خسرو را تهدید به مرگ می‌کند (طبری، ۱۳۷۵، ج ۲: ۷۷۴ و ۷۷۵؛ دینوری، ۱۳۶۶: ۱۰۷). خسرو پرویز نیز کفن می‌پوشد و کاردی بر می‌دارد و به همراه مردان کهنسال برای شفاعت به خدمت پدر می‌رود و می‌گوید: «با بخش یا بکش که در نهایت با این کار و شفاعت بزرگان و ریش‌سفیدان، هرمزد چهارم، پسر را می‌بخشد. این داستان به طور کامل در کتاب «خسرو و شیرین» آمده است که بخش اصلی آن آورده می‌شود:

۱. این سنت در فیلم سینمایی «خون‌پیس» ساخته ناصر غلام‌رضایی، به کارگردانی لرسانی، به وضوح اسکانی یافته است. موضوع فیلم نیز بیانگر این سنت قدریمی درین قوم لر و کرد می‌باشد که به لحاظ فرهنگی، اختلاف چندانی با هم ندارند پس از گذشت ۵۲ دقیقه از فیلم، ریش‌سفیدان و کخدایان، دست قاتل را با گفتن می‌بینند و همراه با کارد تیزی به خدمت خانواده مقتول می‌برند و می‌گویند: «با بکش یا بخش» که در نهایت، قاتل را به خاطر ریش‌سفیدان می‌بخشند.



که نزد شه برند آن سروین را	شفیع انگیخت پیران کهن را
گناه رفته را بروی نگیرد	مگر شاه آن شفاعت در پذیرد
جهان فریاد رستاخیز برداشت	کفن پوشید و تیغ تیز برداشت
پس اندر شاهزاده چون اسیران	به پوزش پیش می‌رفتد پیران
به رسم مجرمان غلطید بر خاک	چو پیش تحت شد نالید غمناک
بزرگی کن به خردان بر بخشای ...	که شاهابیش ازینم رنج منمای
مشو در خون من چون شیر خندان	هنوزم بوی شیر آید ز دندان
ندارد طاقت خشم خداوند	عنایت کن که این سرگشته فرزند
ز تو کشتن ز من تسلیم کردن ...	اگر جرمیست اینک تیغ و گردن
چو سایه سر نهاد آن گوهر پاک	بگفت این و دگر ره بر سر خاک
همه بگریستند الحق بزاری	چو دیدند آن گروه آن بر دباری
ز گریه های هایی بر شه افتاد ...	وزان گریه که زاری بر مه افتاد
مداوای روان و میوه دل ...	چو هرمز دید کان فرزند مقبل
ولیعهد سپاه خویش کردش	سرش بوسید و شفقت بیش کردش

(نظمی گنجوی، ۱۳۱۳: ۴۵ و ۴۶)

فلسفه کارد و کفن، این بود که وقتی قاتل یا مجرم به اشتباه و جرم خود اعتراف می‌کرد و داوطلب می‌شد که او را قصاص کنند، به همراه ریش سپیدان به خدمت خانواده مقتول می‌رفت و مظلومانه در مقابل آنها زانو می‌زد و طلب بخشش می‌کرد. خانواده مقتول نیز او را به احترام قرآن کریم و ریش سپیدان می‌بخشیدند. تلفیق بین عادات نیاکان و دین باعث می‌شد که عُرف، مؤثرتر از قانون باشد؛ بدین ترتیب، اگر قاتل را نمی‌بخشیدند، همه مردم، خانواده مقتول را به خاطر بی‌حرمتی به دین و بزرگان قوم و پشت کردن بر عرف و سنت دیرین نیاکانشان که به نوعی برای آنها قدس-گونه بود، مورد سرزنش قرار می‌دادند؛ بنابراین سنت کارد و کفن به بخشش منتج می‌شد.

### احترام به نان و نمک

یکی دیگر از سنت‌هایی که بازتاب رسوم ایران باستان در فرهنگ مردم اسلام است؛ سنت «احترام نان و نمک» می‌باشد که در گذشته‌ها در بین مردم، به ویژه پهلوانان و عیاران از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود؛ به طوری که اگر کسی نان و نمک شخص دیگری را می‌خورد، دیگر حاضر به خیانت به او





نمی شد. پیشینه این سنت به عهد اساطیری می رسد و بارها در شاهنامه فردوسی بازتاب داشته است؛ به عنوان نمونه، زمانی که رستم از اسفندیار می خواهد که بر خوان او بنشیند، اسفندیار نمی پذیرد و می گوید که اگر نمک تو را بخورم دیگر نمی توانم با تو بجنگم:

بوم شاد و پیروز مهمان تو

گر اکنون بایم سوی خوان تو

مرا تابش روز گردد سیاه

تو گردن بیچی ز فرمان شاه

به پاکی نژاد اندر آریم شک

فرامش کنم مهر نان و نمک

(فردوسی، ۱۳۸۵: ۸۷۹)

آشکارا می بینیم که ترس اسفندیار از نشستن بر خوان رستم، به خاطر مهر نان و نمک است. او حتی می گوید: «اگر مهر نان و نمک را فرو گذارم، آنچنان کار زشتی انجام داده ام که در پاکی نژاد من شک باشد». مورد دیگر از این دست در شاهنامه، آنجاست که بهرام - پسر گودرز - که به اصول پهلوانی و جوانمردی سخت پایند است، برای آوردن تازیانه اش به تورایان حمله و مر می شود و بسیاری از آنان را می کشد. پیران ویسه، میانجی گری می کند و برای اینکه بهرام را آرام کند، از مهر نان و نمک یاد می کند؛ زیرا بهرام یک بار با سیاوش به توران رفته و بر خوان پیران ویسه نشسته است.

پیران به او می گوید:

همانا به پر خاش و سواران بُدی

نه تو با سیاوش به توران بُدی

نشستن همان و مهر پروردن است

مرا با تونان و نمک خوردن است

(همان: ۴۵۸)

در قسمت تاریخی شاهنامه نیز احترام به نان و نمک، بازتاب یافته است. آنجا که بهرام چوین، لشکری از مردان چهل ساله را انتخاب می کند، در پاسخ به شاه که از او می پرسد چرا چهل سالگان را انتخاب کرده است؟ می گوید:

به مردانگی در فزایش بود

چهل ساله با آزمایش بود

بر او گشته باشد فراوان فلک

به یاد آیدش مهر نان و نمک

(همان: ۱۳۷۵)

در «منطق الطیر» نیز نمونه ای از این آیین، منعکس شده است. در این کتاب، داستان عیاری آمده است که مردی را دست بسته به خانه خود می برد تا او را بکشد. زمانی که مرد عیار به داخل خانه می رود تا شمشیری بیاورد و شخص دست بسته را بکشد، می بیند که او دارد نان می خورد. از او پرسد که این نان را چه کسی به توداد؟ می گوید: «عيالت». مرد عیار نیز از کشتن او منصرف می شود:



پاره‌ای نان داد آن ساعت زنش	شد که تیغ آرد، زند بر گردنش
دید آن دلخسته را در دست نان	چون بیامد مرد با تیغ آن زمان
گفت این نان را عیالت داد و بس	گفت این نانت که داد ای هیچ کس؟
گفت بر ما شد ترا کشن حرام	مرد چون بشنید آن پاسخ تمام
سوی او با تیغ نتوان برد دست	زانک هر مردی که نان ماشکست

(عطار نیشابوری، ۱۳۵۵: ۴)

هر چند وجود ضرب المثل‌ها و واژگانی مانند: نمک‌پرورده، نمک‌نشناس، نمک خوردن و نمکدان شکستن، بشکنه دستی که نمک نداره و «فراخ نان و نمک» (نظام الملک طوسی، ۱۳۱۳: ۲۶)، حکایت از آن دارد که فرهنگ احترام به نان و نمک، فقط خاص قوم کرد ولرنسیت؛ با این حال در بین این دو قوم که نسبت به حفظ برخی رسوم قدیمی، پایین‌تر از دیگران هستند یا به عبارتی، هنوز سنتی باقی مانده‌اند، نمود بیشتری دارد؛ به طوری که حتی راهزنان و دزدان نیز پایین‌دست به مهر نان و نمک هستند. نگارنده با چند تن از دزدان حرفه‌ای و سال‌دیده شهرستان دره‌شهر، مصاحبه داشته است و آنها از عدم خیانت به نان و نمک در حین دزدی، حکایت‌ها داشتند و می‌گفتند که وقتی نان و نمک کسی را می‌خوردند، دیگر هیچ گاه به مال و ناموس او دست درازی نمی‌کرده‌اند<sup>۱</sup>. این کار آنها شباخت بسیاری با کار عیاران قدیم دارد. یکی از مشهورترین ماجراهای نمک‌گیر شدن عیاران، مربوط به یعقوب لیث صفاری است. او از عیاران معروفی است که به حکومت رسید و در مقابله با خلفای ظالم عباسی، سلسله صفاریان را تأسیس کرد. وی به شدت به رسوم ایران باستان معتقد بود و نسب خود را به خسروان و شاهان اساطیری می‌رساند (سیستانی، ۱۳۴۴: ۵۵؛ تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۲۰۷؛ ۲۰۸)؛ بی‌شك وجود داستان‌های عامیانه از پهلوانی‌های رستم دستان در زادگاه‌اش، در سلحشوری و جوانمردی او مؤثر بود (زرین کوب، ۱۳۷۷: ۱۰۴)؛ از این رو، با اصول جوانمردی آشنا بود؛ چنان‌که وقتی شبانه همراه با گروه عیاران، خزانه و جواهرات گرانبهای درهم بن حسین، حاکم منطقه بُست در سیستان را جمع کرده بود که غارت کند، چشمش به سنگ درخشانی افتاد که زیر نور می‌درخشید. او به خیال اینکه جواهری قیمتی است، سنگ را به دهانش گذاشت تا سختی آن را امتحان کند؛ ولی ناگهان سنگ را انداخت و به عیاران گفت: هرچه برداشته‌اید، دوباره سر جایش بگذارید. عیاران با تعجب از یعقوب پرسیدند: چرا باید پس از این همه زحمت و خطر، جواهرات را نبریم؟ یعقوب با ناراحتی به سنگ نمک اشاره کرد و گفت: این سنگ درخشان، سنگ نمک است. من به خیال اینکه جواهر است، آن را در دهان گذاشتم تا سختی اش را امتحان کنم، حال که من نمک‌گیر شده‌ام و نمک درهم بن حسین را خورده‌ام، نمی‌توانم به مال او خیانت کنم. عیاران که خودشان به قانون ۱. این افراد نه تنها ذری را در زمان خود زشت نمی‌دانستند؛ بلکه آن را یک نوع ارزش به حساب می‌آورند و شرح می‌دانند که درد زده‌تر، جایگاه بهتری در نزد مردم داشت؛ چراکه توائنسه بود جسارت و زیگی خود را به اثبات برسانند؛ بدین ترتیب او شایستگی اطراة یک خانواده را داشت و بهتر از دیگران می‌توانست همسر انتخاب کند.





عياری نمک خوردن و نمک گیر شدن، اعتقاد داشتند، بدون پرسشی دیگر، کيسه-هايشان را خالی کردند و از همان راهی که آمده بودند، بازگشتند. روز بعد، به درهم بن حسين خبر دادند که دزد وارد خزانه اش شده است و دیوار خزانه را سوراخ کرده؛ ولی هیچی نبرده است. درهم بن حسين اعلام کرد به دزدی که دیشب وارد خزانه اش شده است، امان می دهد؛ به شرط آنکه بگوید چرا وارد خزانه شده؛ ولی چیزی نبرده است. یعقوب نیز بلا فاصله خود را به درهم بن حسين معرفی کرد. درهم از او پرسید: چرا وارد خزانه شدید؛ ولی چیزی نبردید؟ یعقوب گفت: چون نمک گیر شدم. در خزانه شما سنگ نمکی بود که من به اشتباه به آن زیان زدم. برای مانمک گیر شدن، مسئله مهمی است ... ما اگر نان و نمک کسی را بخوریم، نمک گیرش می شویم و در حق او خیانت نمی کنیم. درهم با حیرت به سخنان یعقوب لیث صفاری گوش کرد و بعد با تحسین، او را که می رفت، نگاه کرد؛ اما این پایان ارتباط یعقوب و درهم نبود. وقتی درهم به حکومت سیستان رسید، فرماده‌ی سپاهش را به یعقوب لیث سپرد و به این ترتیب، راه رسیدن یعقوب به حکومت، هموار شد (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۱۹۹ و ۲۰۰؛ مستوفی، ۱۳۶۴: ۳۷۰؛ زرین کوب، ۱۳۷۷: ۱۰۵)، چنانکه ذکر شد نمونه‌های زیادی از این دست در بین عیاران و راهزنان در اسلام وجود داشته است و دارد که به دلیل اعتقاد به حرمت نان و نمک، هرگز حاضر به خیانت نمی شدند.

نمونه‌ای دیگر از آین احترام به نان و نمک که در فرهنگ مردم اسلام رواج دارد و نگارنده، خود بارها شاهد آن بوده است و مردان و زنان سال‌دیده کرد و لرنیز به طور قطع با آن آشنا هستند، قسم خوردن به نان و نمک می باشد؛ برای نمونه، هنگامی که بر سر سفره ایلامیان موردی پیش آید، افراد سال‌دیده دست بر نان یا نمک می گذارند و به آن سوگند می خورند. این مورد نیز از رسوم رایج در ایران باستان بوده که امروزه در فرهنگ مردم اسلام بازتاب یافته است. چنانکه «در یکی از حمله‌های فیروز ساسانی (۴۵۷ میلادی)، به هیاطله (ترکان) که آنها از طریق جنگ و گریز، وی را به داخل سرزمین خود کشیده و محاصره کرده بودند، پادشاه هیاطله، سفیری نزد فیروز فرستاد و ضمن سرزنش او به خاطر زیاده خواهی و به خطر اندختن جان لشکریانش، به او اعلام کرد که هیاطله حاضر هستند او و لشکریانش را رها سازند، به شرط آنکه فیروز شخصاً در حضور پادشاه آنها زانو بزند و اظهار اطاعت و انقياد نماید؛ همچنین مطابق آین ایرانی ها سوگند یاد کند که دیگر به خاک آنها قشون نکشد. فیروز نیز به نمک سوگند یاد کرد که دیگر به آنها حمله نخواهد کرد (پروکوپیوس، ۹: ۱۳۸۲)؛ با این حال، فیروز به سوگند خود و فدار نماند و پس از چندی دویاره به سوی ترکان لشکر کشید. پادشاه هیاطله نیز به منظور خاطرنشان کردن بد عهدی فیروز، نمکی که او بدان سوگند خورده بود را به علامت نقض پیمان ایرانی ها بریرق سلطنتی آویخت و خود به انتظار آمدن ایشان نشست (همان: ۱۱). این مطلب گویای آن است که سنت احترام به نان و نمک هم در عهد اساطیری و هم در عهد تاریخی رواج داشته است و امروز هم در میان مردم اسلام تداول دارد.

بر اهل تحقیق پوشیده نیست که هر سنتی، فلسفه و دلیلی برای خود داشته است. آداب و رسومی که هزاران سال دوام می‌آورند نیز از فلسفه قابل تأمل و عمیقی برخوردارند؛ و گرنه خیلی زود منسخ می‌شوند. احترام به نان و نمک نیز این گونه است؛ در واقع فلسفه این سنت را می‌توان در دو مورد بیان کرد: اول اینکه حرمت نهادن و به نوعی سپاسگزاری و قدرشناسی از ولی نعمت و کسی است که در حق ما خوبی کرده است؛ دومین و مهمترین فلسفه آن، خاصیت گندزادایی نمک است که هر چیزی را از فساد حفظ می‌کند و از دگرگونی و تغییر دور نگه می‌دارد؛ بنابراین خوردن نمک، رمزی است از دوام حال و ثبات قدم جوانمردان در آیین خویش و بازنگشتن آنها از پیمان و عهد دوستی و برادری. اگر هم کسی با نمک گندزادایی نشد و فساد پذیرفت و در دوستی خیانت کرد، دیگر به هیچ روی اصلاح پذیر نیست؛ به همین دلیل گاهی حکم نمک‌ناشناسی، قتل بود.

### نتیجه گیری

نتایج حاصل از این پژوهش، حاکی از آن است که برخی از آداب و سنت باستانی و اساطیری ایرانیان، به دلیل آنکه بازندگی و باورهای مردم، منافات نداشته‌اند و کار کرد آنها اخلاقی و فرهنگی و به نفع اجتماع بوده است، نسل به نسل تداوم پیدا کرده‌اند و امروز نیز در میان مردم کرد و لر که به حق، پاسدار و نگهدارنده بسیاری از سنت‌های حسنۀ باستانی می‌باشند، رواج دارند. سنت‌هایی چون: اعتقاد به تقدس آب و چشمۀ، احترام و وفاداری به نان و نمک و سنت کارد و کفن و بخشش با میانجی گری ریش‌سفیدان، همچنان در میان مردم اسلام متداول است.

نام دو شهرستان از شهرستان‌های استان اسلام (آبدانان و سرابله) با واژه آب پیوند خورده است و نام بیش از سی روستا و منطقه جغرافیایی در این استان، پیشوند یا پسوند چشمۀ و آب دارند. این امر، حکایت از اهمیت عنصر آب در این استان دارد که در ایران باستان، مقدس بود و در حد الهه، ستایش می‌شد. فلسفه آب ریختن پشت سر مسافر نیز بازتاب یافته از ایران باستان است؛ چنانکه وقتی لشکریان ایرانی به جنگ می‌رفتند، به نشانه آنکه ایزدبانوی مادر (آناهیتا) یار و نگهدارنده آنها باشد، پشت سر آنها در نزدیک ترین رودخانه، آب می‌ریختند. سنت کارد و کفن نیز که امروزه در فرهنگ مردم اسلام متداول است، ریشه در رسوم باستانی دارد و منابع، مصداق آن را در عهد هرمزد چهارم به دست می‌دهند. احترام و وفاداری به نان و نمک هم که در اساطیر و تاریخ ایرانیان رواج داشت، امروزه در میان مردم اسلام تداول دارد و مردان و زنان سال‌دیده به نان و نمک سوگند یاد می‌کنند؛ همچنان که بر اساس منابع تاریخی، فیروز ساسانی به نمک سوگند خورد. پهلوانان و عیاران قدیم نیز بعد از خوردن نان و نمک کسی، حاضر به خیانت به او نمی‌شدند که این امر تا دهه‌های اخیر در میان مردم اسلام نیز وجود داشته است؛ اگرچه جوانان امروزی با این سنت بیگانه هستند.



## منابع و مأخذ

## (الف) فارسی

- آموزگار، ژاله و احمد تفضلی؛ (۱۳۷۰)، اسطوره زندگی زرتشت، تهران: کتابسرای بابل.
- الیاده، میر جاده؛ (۱۳۷۶)، رساله در تاریخ ادبیان، ترجمه جلال ستاری، تهران: سروش.
- بریان، پی بیر؛ (۱۳۸۶)، تاریخ امپراتوری هخامنشیان، ج اول، ترجمه مهدی سمسار، تهران: سروش.
- پروکوپیوس؛ (۱۳۸۲)، جنگ‌های ایران و روم، ترجمه محمد سعیدی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- پورادود، ابراهیم؛ (۱۳۵۶)، بستا (وستا)، ج اول، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- تاریخ سیستان؛ (۱۳۶۶)، تحقیق ملک الشعرا بیهار، تهران: کلاله خاور.
- حریریان، محمود و دیگران؛ (۱۳۸۰)، تاریخ ایران باستان، ج اول، تهران: سمت.
- دوستخواه، جلیل؛ (۱۳۷۴)، اوستا کهن ترین سرودها و متن‌های ایرانی، تهران: مروارید.
- دینوری، ابو حنیفه؛ (۱۳۶۶)، اخبار الطوال، ترجمه محمود دامغانی، تهران: امیر کبیر.
- زرین کوب، عبدالحسین؛ (۱۳۷۷)، تاریخ مردم ایران از پایان ساسانیان تا پایان آل بویه، تهران: امیر کبیر.
- سیستانی، ملک شاه حسین بن ملک غیاث الدین محمد بن شاه محمود؛ (۱۳۴۴)، احیاء الملوك، به اهتمام منوچهر ستوده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- طبری، محمد بن جریر؛ (۱۳۷۵)، تاریخ طبری، ج ۲، ترجمه ابو القاسم پاینده، تهران: اساطیر.
- عطار نیشابوری، فردی الدین؛ (۱۳۵۵)، تذکرہ الاولیا، تصحیح دکتر محمد استعلامی، تهران: زوار.
- فردوسی، ابو القاسم؛ (۱۳۸۵)، شاهنامه فردوسی، بر اساس نسخه ژول مُل، به کوشش عبدالله اکبریان راد، تهران: الهام.
- قائمی، فرزاد و دیگران؛ (۱۳۸۸)، «تحلیل نمادین اسطوره آب و نمودهای آن در شاهنامه فردوسی بر اساس روش نقد اسطوره»، جستارهای ادبی (دانشکده ادبیات و علوم انسانی سابق)، شماره ۱۶۵، ۶۸-۴۸.
- کریستن سن، آرتور؛ (۱۳۷۷)، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران: دنیای کتاب.
- گویری، سوزان؛ (۱۳۸۲)، سینهای اوستا و زند آنها، (فصل های ۷۲، ۷۱، ۷۰)، تهران: شمساد.
- مستوفی، حمد الله؛ (۱۳۶۶)، تاریخ گزیده، تحقیق عبدالحسین نوابی، تهران: امیر کبیر.
- نظام الملک طوسی، ابوعلی بن حسن؛ (۱۳۷۸)، سیاست‌نامه، به کوشش عباس اقبال، تهران: اساطیر.
- نظامی گنجوی، الیاس؛ (۱۳۱۳)، خسرو و شیرین، تصحیح وحید استگردی، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی.
- هرودوت، (۱۳۶۲)، تاریخ هرودوت، ترجمه هادی هدایتی، تهران: دانشگاه تهران.
- هیتنس، والتر؛ (۱۳۷۶)، دنیای گمشده عیلام، ترجمه فیروز فیروزیان، تهران: علمی و فرهنگی.
- هینزل، جان؛ (۱۳۸۱)، شناخت اساطیر ایران، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، تهران: چشم.
- ولی، وهاب و میرا بصیری؛ (۱۳۷۹)، ادیان جهان باستان، ج سوم، ایران، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- یاحقی، محمد جعفر؛ (۱۳۸۸)، فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی، تهران: سروش - مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

## ب) انگلیسی

- Jung, Carl Gustav, (2003), Richard Francis Carrington Hull; Four Archetypes: Mother, Rebirth, Spirit, Trickster; Edition 3, Routledge.
- Sugg, Richard P.; (1993), Jungian Literary Criticism; Northwestern University Press.